

جایگاه نظام رهبری چین در تداوم فرایند توسعه اقتصادی در

عرصه داخلی و بین المللی از سال ۱۹۷۹ تاکنون

علیرضا سلطانی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

حسن سلیمانی

دانش آموخته رشته روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۲/۹/۸ - تاریخ تصویب ۹۲/۱۲/۲۲)

چکیده:

چین از جمله کشورهایی است که با تدبیر سیاست های اقتصادی توسعه گرا، از منزلت ویژه ای در سطح بین الملل برخوردار شده است. تأثیر نظام رهبری چین در این امر و تداوم آن از سال ۱۹۷۹ تا کنون، به ویژه دنگ شیائوپینگ به عنوان معمار توسعه اقتصادی این کشور، برکسی پوشیاده نیست. وی ضمن ریل گذاری توسعه این کشور، و با درک الزامات داخلی و خارجی توسعه اقتصادی و نهادینه کردن الگوی مدیریتی ثابت و تربیت نیروهای نخبه و فراهم کردن زمینه جابجایی رهبران و نخبگان در سیستم سیاسی و حزبی این کشور فرایند توسعه این کشور را شتاب مناسبی داد. از آنجا که استراتژی توسعه اقتصادی چین توسط دنگ، به چارچوبی قانونمند و سیستمی تبدیل شده بود، رهبران بعدی این کشور نیز، علیرغم ویژگی و سلاطین مختلف، ادامه دهنده راه وی بوده و موجب توسعه اقتصادی روزافزون این کشور گردیده اند.

Email: soltani@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

آنها با برگزیدن سیاست های هدفمند و برنامه ریزی شده در حوزه های علوم، فناوری، تحقیقات و تجارت شرایط رو به رشد و پیشرفت چین را فراهم ساختند. توجه به دانش، کارآمدی و تخصص، توانمندی و جوانگرایی در نظام رهبری چین در نسل های بعدی موجب نتایج چشمگیری در رشد اقتصادی این کشور شده و چین در عرصه داخلی و بین المللی جلوه تازه ای به خود گرفته است.

واژگان کلیدی: توسعه اقتصادی، چین، نخبگان، نظام رهبری، مدل مدیریت

Archive of SID

مقدمه

کشور چین با بیش از ۱/۳ میلیارد جمعیت طی سه دهه گذشته رشد اقتصادی خیره‌کننده‌ای داشته است و در حال حاضر دومین کشور در اقتصاد جهان است. از هنگام اجرای اصلاحات اقتصادی در چین، این کشور یکی از سریع‌ترین رشدهای اقتصادی دنیا را داشته و مسیری که کشورهای غربی و آمریکا شاید یک قرن رفتند را طی سه دهه پیموده است. در نتیجه اصلاحات اقتصادی چین که یک کشور حاشیه‌ای و کم‌تأثیر در اقتصاد جهانی بود امروز تبدیل به یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان با قدرت‌تأثیرگذاری بسیار بر اقتصاد جهان شده است. چین هم‌اکنون بزرگترین صادرکننده و دومین واردکننده بزرگ کالا است و دومین اقتصاد بزرگ دنیا را برپایه تولید ناخالص داخلی را در اختیار دارد و از سوی تحلیلگران، یک ابرقدرت بالقوه لقب گرفته است.

توسعه اقتصادی چین معلول و محصول عوامل مختلفی است. در این میان نقش دستگاه رهبری را می‌توان کلیدی دانست. دگرگونی در دستگاه رهبری چین در اواخر دهه هفتاد میلادی و به قدرت رسیدن طیفی از کمونیست‌های واقع بین و توسعه‌گرا به رهبری دنگ شیائوپینگ، زمینه را برای تحول در راهبرد کلان این کشور فراهم آورد. چین از جمله کشورهایی است که با تدبیر و پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی توسعه‌گرا، از منزلت ویژه‌ای در سطح بین‌الملل برخوردار شده و گمان می‌رود در آینده‌ای نزدیک به یکی از قطب‌های برتر تبدیل شود. در جهان امروز که شناخت و بهره‌گیری از تجربیات و اندوخته‌های انسانی دیگر ملل اهمیت ویژه‌ای دارد، دانستن این نکته که ملت‌های دیگر چگونه می‌اندیشند و طرح و برنامه‌های آنها برای پیشرفت و توسعه چیست می‌تواند در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اقتصادی کشور مفید و راه‌ساز باشد.

کشور چین با پیشینه پرافتخار تاریخی در قرون گذشته از قافله پیشرفت عقب‌ماند و همین امر سبب شد دستخوش استعمار غرب و ژاپن گردد. انقلاب ۱۹۴۹ چین پاسخ به یک قرن تحقیری بود که در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم از سوی قدرت‌های

غربی و ژاپن بر مردم چین تحمیل شد، اما این انقلاب در دهه های اولیه نتوانست بنیان های پیشرفت چین را بنا نهد. با روی کار آمدن دنگ و تیم مدیریتی او در رأس قدرت، وی با ارزیابی وضعیت کشور چین و توجه به تحولات سریع جهانی بسیاری از سیاست های این کشور را تغییر داد. وی با اتخاذ راهبرد جدید، از پتانسیل های عظیم مردم چین برای پیشبرد توسعه اقتصادی استفاده کرد و نتایج چشمگیری در رشد اقتصادی برای این کشور به دست آمد.

دنگ شیائو پینگ به عنوان معمار توسعه اقتصادی چین به خوبی ریل گذاری توسعه اقتصادی این کشور را انجام داد و رهبران پس از وی نیز ضمن ادامه راه او با شیوه های مدیریتی جدیدتر و به روزتر توانسته اند به خوبی مسیر پر شتاب توسعه را طی نموده و هر روز به موفقیت های آن بیفزایند. سوال اصلی این مقاله این است که نظام مدیریتی چین چه تأثیری در شکل گیری و تداوم فرایند توسعه اقتصادی این کشور در عرصه داخلی و خارجی از سال ۱۹۷۹ تا کنون داشته است؟ در پاسخ به سوال مذکور این فرضیه مورد توجه قرار می گیرد که نظام مدیریتی چین از سال ۱۹۷۹ با درک الزامات داخلی و خارجی توسعه اقتصادی و نهادینه کردن الگوی مدیریتی ثابت و تربیت نیروهای مدیریتی و فراهم کردن زمینه جابجایی نخبگان مدیریتی روند توسعه این کشور را تداوم بخشیده است. در این مقاله ابتدا چارچوب نظری و سپس به نقش دنگ شیائو پینگ در ایجاد نظام توسعه ای در چین و ویژگی های شخصیتی و مدیریتی وی در ریل گذاری توسعه اقتصادی این کشور و همچنین نسل های بعد از وی خواهیم پرداخت.

مبانی نظری

چارچوب نظری این مقاله به مثابه پشتوانه نظری، نظریه دولت توسعه گرای آدریان لفت ویچ و پیترایوانز با شالوده دولت توسعه گرای بوروکراتیک می باشد. لفت ویچ دولت توسعه گرا را دولتی می داند که در آن عرصه سیاست به گونه ای است که دستگاه

سیاسی در مرکز از عزم، قدرت، استقلال، توانایی و مشروعیت کافی برای شکل‌دهی، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف توسعه‌ای آشکار برخوردار است و به این اهداف خواه از طریق ایجاد، ارتقاء و حفاظت از شرایط رشد اقتصادی (در دولت‌های توسعه‌گرای سرمایه‌داری) و خواه از طریق سازماندهی مستقیم اقتصاد (در دولت‌های توسعه‌گرای سوسیالیست) و خواه از طریق ترکیب متفاوتی از این دو دست پیدا می‌کند.

(Leftwich, ۲۰۰۶: ۵۳)

توسعه‌گرایی بیانگر تمایل و گرایش شدید یک جامعه و یا نخبگان آن به تحول ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جهت نوسازی، پیشرفت، صنعتی شدن، تولید و رفاه است. دولت توسعه‌گرا بیانگر رابطه معنی‌دار دولت و توسعه، و دولتی است که با هدف تغییر بنیادین در اساس اقتصادی جامعه، توانایی کافی برای تضمین نرخ‌های بالای رشد اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی مردم را دارد. مشروعیت این دولت از فرآیند نظارت بر افزایش توانمندی‌های اقتصادی جامعه و افزایش رفاه جامعه سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، دولت توسعه‌گرا الزاماً دارای مشروعیت دموکراتیک نیست، بنابراین دولت‌های توسعه‌گرا ممکن است بر ایدئولوژی‌های گوناگونی استوار باشند، اما آنچه اهمیت اساسی دارد، این نکته است که یک دولت توسعه‌گرا همراه با فرآیند توسعه به تدریج قدرت خود را به جامعه مدنی وامی‌گذارد و تا جایی که به فرآیند توسعه و تکامل جامعه لطمه‌ای وارد نشود از عرصه خصوصی جامعه عقب‌نشینی می‌کند. (رنانی، ۱۳۸۱: ۳۷۳)

پیتر ایوانز^۱ نیز در کتاب توسعه یا چپاول با قرار دادن دولت‌های توسعه‌گرا در مقابل دولت‌های چپاول‌گر ویژگی‌های زیر را برای دولت‌های توسعه‌گرا در نظر می‌گیرد: اول، ظرفیت‌های اداری خارق‌العاده، همراه با گزینش‌گری. دوم، یکپارچگی گروهی که به این دولت‌ها اجازه می‌دهد در برابر سلطه جویی دست‌نامرئی پیشینه

^۱ -Peter Evans

سازی فردی مقاومت کند. سوم، خودگردانی که ویژگی بارز دولت های توسعه گرا می باشد؛ همراه با پیش زمینه های دست یابی به آن مثل ضعف مفرط سرمایه داخلی.

بیتراویانز در آثار خود همچنین به بررسی جایگاه دولت در روند توسعه می پردازد. به عقیده وی، وجود دیوان سالاری اقتصادی توانمند و منسجم، یکی از ویژگی های ساختاری و کلیدی دولت توسعه گرا است. دیوان سالاری توانمند نیز مبتنی بر شایسته سالاری و اداری است که در درازمدت همانند بخش خصوصی کارآمدند. این شاخص ها نه تنها در شرق آسیا بلکه در گستره وسیعی از کشورهای رو به توسعه، رشد اقتصادی سریع تری را در پی داشته است. (Evans and Rauch, ۱۹۹۹:۷۴۸)

به عقیده ایوانز از جمله وظایف کلاسیک دولت، جنگ و تضمین نظام بود اما در جهان معاصر، تقویت تحول اقتصادی و تضمین حداقل رفاه نیز به وظایف دولت افزوده شده است و از آنجایی که بقای سیاسی و آرامش داخلی برحسب اصلاحات اقتصادی دو وجه دارد: یکی انباشت سرمایه و رشد اقتصادی و دیگری رفاه اجتماعی. از این رو دیگر نمی توان ثروت آفرینی را فقط تابع طبیعت و بازار به شمار آورد، کشورداری کارآمد نیز به میان آمده است. تشویق کارآفرینی و تسهیل ظرفیت سازی برای کالاهای جدید به دخالت پیچیده تری در امور مردم نیاز دارد و وفاداری خواستن از مردم و واداشتن آنها به رفتار درست کافی نیست. نقش تحولی دولت به ظرفیت بیشتری نیاز دارد. همین که دولت در فرآیند انباشت سرمایه دخالت کند دیگر نمی تواند سختی های اقتصادی را به آسانی به گردن طبیعت یا بازار بیندازد. اگر نتوان نتایج ایجادکننده نابرابری ناشی از روابط بازار را طبیعی شمرد و از سر باز کرد، دولت مسئول محرومیت و تعدی شناخته می شود. به عبارت دیگر دخالت دولت در منازعات مربوط به توزیع و رفاه، حالت واضح تری پیدا می کند. (ایوانز، ۱۳۸۰: ۴۰-۳۶)

با توجه به مطالب عنوان شده، دولتهای توسعه گرا دارای ویژگی هایی می باشند که عبارتند از: نخستین و مهم ترین ویژگی دولتهای توسعه گرا این است که همگی

توسط نخبگان توسعه‌گرا اداره می‌شوند، نخبگانی که مصمم هستند که روند توسعه را پیش ببرند. ویژگی این نخبگان توسعه‌گرا، عزم راسخ برای پیشبرد توسعه، پایبندی به رشد و تحول اقتصادی و توانایی آنان برای پیشبرد اهداف خویش است. از دیگر ویژگی‌های نخبگان توسعه‌گرا، حضور همه‌جانبه آنان در سطوح بالای دیوان‌سالاری نظامی و غیرنظامی و مقامات ارشد سیاسی است. (لفت ویچ، ۱۳۸۲: ۹-۳۹۸)

دومین ویژگی مشترک همه دولت‌های توسعه‌گرا، استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی زیر فرمان آنهاست. منظور از استقلال این است که دولت بتواند در برابر درخواست‌های گروه‌های هم‌سود (چه طبقات باشند و چه گروه‌های منطقه‌ای و محلی)، آزادی عمل نسبی داشته باشد و تحت تاثیر درخواست‌ها قرار نگیرد.

سومین ویژگی دولت‌های توسعه‌گرا این است که اراده نخبگان برای پیشبرد توسعه و استقلال نسبی دولت، به تشکیل بوروکراسی‌های بسیار قدرتمند، کارآمد و مستقلی کمک کرده است که می‌توانند شکل کلی توسعه اقتصادی و اجتماعی را هدایت و اداره کنند. می‌توان MITI ژاپن را نمونه‌ای ایده‌آل از این بوروکراسی‌ها دانست. (لفت ویچ، ۱۳۸۲: ۱-۴۰۰)

جامعه مدنی در همه دولت‌های توسعه‌ای، ضعیف بوده و تحت کنترل دولت قرار دارد. در تمامی دولت‌های توسعه‌ای مانند بوتسوانا، شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند و در کره، اندونزی و چین این نهادها تحت نفوذ و کنترل شدید دولت قرار دارند. به نظر می‌رسد که ضعف جامعه مدنی، به یکی از شروط ایجاد و تثبیت دولت‌های توسعه‌ای تبدیل شده است.

عامل دیگری که در ظهور دولت‌های توسعه‌گرا باید مورد توجه جدی قرار گیرد بستر بین‌المللی خاصی است که این دولت‌ها در آن ظهور یافتند. اکثر مطالعات تطبیقی که به منظور بررسی امکان به کارگیری مدل توسعه جنوب شرقی آسیا در مناطق دیگر صورت گرفته است به این نتیجه رسیده‌اند که دولت‌های توسعه‌گرای جنوب شرقی

آسیا در شرایط منحصر به فرد پس از جنگ دوم جهانی ظهور یافته‌اند که فرصت‌های مناسبی را برای توسعه اقتصادی‌شان فراهم می‌کرد. اکنون شرایط بین‌المللی به طور اساسی دگرگون شده است و نه تنها آن فرصت برای کشورهای دیگر وجود ندارد بلکه فشارها و محدودیت‌های محیط بین‌المللی جدید بکارگیری مدل توسعه دولت‌گرای جنوب شرقی آسیا را بسیار مشکل ساخته است. لذا مهم‌ترین عوامل خارجی تاثیرگذار بر توسعه این دولت‌ها عبارتند از:

- میراث استعماری.
- پویش‌های توسعه منطقه‌ای.
- خطر گسترش کمونیسم در شرایط جنگ سرد و بنابراین حمایت آمریکا از کشورهای چپ‌گرا و کره جنوبی و تایوان برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در این کشورها.
- وجود ظرفیت‌ها و فضاهای فراوان توسعه اقتصادی و نفوذ در بازارها در شرایطی که هنوز عصر رقابت و فضای باز اقتصادی فراگیر فرا نرسیده بود.
- عدم وجود فشارهای نهادهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای آزادسازی مالی و تجاری در کشورهای در حال توسعه.
- عدم سیطره گفتمان حقوق بشر و دموکراسی در آن مقطع خاص که به طور بالقوه می‌توانست اختلالی در روند توسعه این کشورها ایجاد کند. (Leftwich, ۲۰۰۸: ۱۶-۱۷)
- دولت‌های توسعه‌گرای دموکراتیک یا غیردموکراتیک، بدون تردید دست‌کم با استانداردهای سوسیالیست یا لیبرال غربی، دولت‌های بسیار جذابی نیستند. این امر به ویژه در مورد دولت‌های توسعه‌گرای غیردموکراتیک که از نظر حقوق بشر دارای سوابق نامطلوب و بعضاً وحشتناکی هستند، صدق می‌کند. در این کشورها مخالف تحمل نمی‌شود و هر سازمان یا جنبشی را که احتمال داشته باشد با دولت و اهداف توسعه‌ای به مبارزه برخیزد، به سرعت خنثی کرده در آن نفوذ می‌کنند و یا آن را به صورت جزئی

از طبقه حاکم درمی‌آورند. به‌رغم اینکه اغلب دولت‌های توسعه‌گرا سوابق ضعیفی در زمینه حقوق بشر دارند، مطالعات موردی نشان‌دهنده حمایت گسترده و مشروعیت قابل ملاحظه این دولت‌ها، حتی دولت اندونزی است. این به آن معنا نیست که این دولت‌ها با مخالفت داخلی روبه‌رو نبوده‌اند. برعکس همه این دولت‌ها با مخالفت‌های مستمر و گاه خشونت‌بار مواجه بوده‌ند. شیوه‌ای که این دولت‌ها برای توزیع منافع رشد اقتصادی سریع، دست‌کم از نظر مدارس، جاده‌ها، مراقبت‌های بهداشتی، مسکن عمومی و دیگر امور رفاهی در سطح مردم برگزیده‌اند. این آمیزه عجیب از سرکوب و مشروعیت را توضیح می‌دهد. (لفت ویچ، ۱۳۸۲: ۴-۴۰۳)

ایجاد نظام توسعه‌ای در چین توسط دنگ شیائوپینگ

دنگ شیائوپینگ با ایجاد نظام توسعه‌ای در چین تحول عظیمی را در این کشور موجب شد. این نظام توسعه‌ای را باید در تربیت نیروهای نخبه و مدیریتی جهت به دست گرفتن زمام امور و همچنین جابجایی به موقع و جوان‌گرایی در سیستم سیاسی این کشور مشاهده نمود.

در بررسی عوامل ادامه فرایند توسعه اقتصادی و پویایی آن در چین، باید به ویژگی سیستم سیاسی و تربیت رهبران آن و تغییر رویکرد رهبران حزب کمونیست و در راس آنها دنگ شیائوپینگ در مواجهه با واقعیات ملی و بین‌المللی نیز توجه نمود. آینده نگری دنگ در ریل‌گذاری توسعه اقتصادی این کشور و به وجود آوردن و تربیت نیروهای نخبه و مدیریتی در سیستم سیاسی این کشور، که بتوانند در دوره‌های بعدی روند توسعه کشور چین را با توجه به نیازهای کشور چین و واقعیات نظام بین‌الملل در هر دوره به خوبی ادامه دهند و در هر دوره نسبت به دوره قبلی با قدرت بیشتری به جلو بروند، سنتی بود که دنگ در این سیستم بنا نهاد و رهبران بعدی نیز آن را ادامه دادند؛ و آن این بود که هر نسل، نسل‌های بعدی را تربیت و برای به دست گرفتن زمام امور آماده می‌کند.

ویژگی مهمی که در هر نسل نسبت به نسل قبلی وجود دارد این است که هر نسل نسبت به نسل قبلی حرفه ای تر (تکنوکرات تر) و آزاداندیش تر (لیبرال تر)، البته نه به معنای غربی آن و جهانی تر و منعطف تر، کارآمدتر در حوزه های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و بین المللی بوده است؛ علیرغم اینکه هر کدام از نسل های رهبری چین ویژگی ها و سلايق و مشخصات خود را داشتند. به عنوان مثال نسل اول (مائو) نسل بسیار ایدئولوژیک و نسل دوم یک نسل عملگرا و نسل سوم یک نسل واقع گرا و نسل چهارم نواقع گرا و نسل پنجم را که از آنها با عنوان رئالیست های ناسیونالیست یاد می کنند. اما وجه مشترک این دوره ها و رهبران آنها این است که علیرغم مشی های متفاوت و سلايق مختلف این رهبران، هرچه ما از نسل اول به نسل چهارم و پنجم حرکت می کنیم، چین در عرصه داخلی و بین المللی جلوه تازه ای به خود می گیرد و قدرت بیشتری در عرصه های مختلف پیدا می کند.

چین و رهبران این کشور بسیار زود هارمونی حاکم بر روند جهانی را شناختند و به جای اینکه مشابه کشورهای کمونیستی دیگر خلاف آن شنا کنند با هارمونی جهانی هماهنگ شدند و سعی کردند ساز خود را کوک کنند. اکنون چین تحت حکومت بهترین نسل حکمرانان قرار دارد. اقتصاد چین به رغم عقاید اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متعدد در دهه های گذشته تقریباً هر سال از تمامی اقتصادهای دیگر سبقت گرفته است. چنین پیشرفتی به طور خودکار رخ نداده، بلکه مستلزم مدیریت اقتصادی بسیار ماهرانه از نوعی است که رهبران نسل های مختلف و تیم مدیریتی آنها ارائه کرده اند. و این فقط تحول مدیریت حزب کمونیست چین و رهبران این کشور است که با تجدید ساختار خود توانسته اند مشروعیت سیاسیشان را حفظ کنند و در جهت روزآمدی و کارآمد کردن و انطباق با نظام بین المللی حرکت نمایند. دستگاه بوروکراسی چین در راستای تخصص گرایی و شایسته سالاری از دو جنبه کاهش حجم آن یعنی کاهش کمیت و افزایش کیفیت اقدام نموده است و برای افزایش کیفیت دو نکته اصلی،

جوان‌گرایی و تخصص‌گرایی و توجه به نخبگان مورد توجه بوده است. که همه این موارد در راستای تقویت و کارآمدی تاثیرگذار دستگاه اداری چین در راستای روند رو به جلوی این کشور بوده است و اینها همه از مواردی است که دنگ آن را پایه‌گذاری نموده و رهبران نسل‌های بعدی آن را ادامه داده‌اند. دنگ بر این نکته تاکید داشت که ما باید حکومت و اقتصادمان و کادراهیمان را در جهت اینکه جوان‌تر، تحصیل‌کرده‌تر و از لحاظ حرفه‌ای شایسته‌تر شوند نوسازی کنیم. آنها برای انتخاب رهبران آینده معیارهای حرفه‌ای جدید تعیین کرده‌اند و برای سمت‌های مختلف در رده‌های مختلف شرط سنی قائل شده و سیستم مرتب‌بازنشستگی و کنار گذاشتن سالخوردگان حزبی را به وجود آورده‌اند که هدف آن ارتقاء رهبران جوان‌تر با آموزه‌های بیشتر و تخصص بالاتر در سراسر دستگاه اداری کشور بوده است و اینها همه عواملی هستند که باعث پویایی این سیستم گردیده است و این از الزامات قدرت گرفتن چین در ادامه روند توسعه و پویایی این سیستم است.

دنگ شیائوپینگ با به قدرت رسیدن با اندیشه سوسیالیسم با ویژگی چینی و با رویکرد تغییر در سیستم اقتصادی و نظام مدیریتی این کشور توانست کشور چین را به یک قدرت اقتصادی و تجاری در سطح بین‌المللی مبدل سازد. وی در چند مرحله اصلاحات اقتصادی و با انجام اصلاحات ساختاری در بخش‌های مختلف و اصلاحات زیربنایی در اقتصاد چین، و مهم‌تر از همه چهار برنامه‌نوسازی که شامل نوسازی در کشاورزی، صنعت، نوسازی در علوم و تکنولوژی و نوسازی در ارتش می‌شد، باعث رونق اقتصاد چین و مبدل شدن این کشور فقیر و سستی به یکی از قطب‌های اقتصادی جهان گردید. به طوری که نرخ رشد متوسط سالانه GDP (تولید ناخالص داخلی) چین که تا قبل از روی کار آمدن وی به طور متوسط ۵/۳ درصد بود، در فاصله سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۷۹ به طور متوسط به ۹/۲ درصد رسید. همچنین در این مدت نرخ رشد واقعی صادرات چین به طور متوسط به ۱۲/۵ درصد رسید.

بی شک بخش عمده ای از پیشرفت های اقتصادی را باید در اندیشه های نوین دنگ شیائوپینگ معمار اصلاحات چین دانست. دنگ شیائو پینگ با اندیشه جدید درهای باز به فراخواندن صاحبان سرمایه و تکنولوژی به سوی چین دست زد و این به مفهوم گشایش اقتصاد داخلی چین به سوی بهره وری از امکانات و ابزاری بود که در خدمت کشورهای توسعه یافته آن زمان بود.

در مجموع می توان گفت شاخص های اقتصادی مدل اقتصادی دنگ بر عقلانیت اقتصادی، آزادی سرمایه گذاری خارجی، فعال کردن بخش خصوصی، استفاده از علوم و فنون غرب، توسعه روابط آشتی جویانه با غرب، افزایش انعطاف مدیران دولتی و تاکید بیشتر بر بازارهای جهانی، استوار شده بود.

دنگ با انجام اصلاحات اقتصادی مورد نظر خویش در واقع به افزایش مشروعیت خویش و سیستم بسته سیاسی این کشور در افکار عمومی بسیار کمک کرد. وی برای تسهیل در روند اجرای اصلاحات اقتصادی خود ناگزیر به انجام اصلاحات سیاسی در سطحی محدود در چین بود. حذف و سرکوب مخالفین، تعطیلی مطبوعات و نشریات منتقد و زندانی کردن بسیاری از رهبران اقلیت های قومی و قبیله ای از موارد عینی توسعه نیافتگی سیاسی کشور چین در عصر دنگ شیائوپینگ است. بی تردید میتوان مدعی شد که علیرغم توسعه نیافتگی سیاسی چین در دوره دنگ شیائوپینگ، اقتصاد و توسعه اقتصادی این کشور در این دوره به حدی نهادینه شده بود که بسیاری از کمبودهای توسعه سیاسی را پوشانده بود. دنگ در دوران زمامداری در چین توانست بسیاری از زیرساخت های اقتصادی این کشور را دستخوش تغییرات اساسی و زیربنایی کند.

برخی ویژگی های شخصیتی و مدیریتی دنگ که منجر به ایجاد نظام توسعه ای و تحول اساسی در نظام مدیریتی و رهبری چین گردید عبارتند از:

۱. عملگرایی:

یکی از ویژگیهای دنگ، عملگرایی وی بود. وی با مطرح کردن شعار معروف خود که «گرچه سفید باشد و یا سیاه مهم نیست، اگر موش بگیرد گربه خوبی است» از قربانیان انقلاب فرهنگی دلجویی کرد و از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، روشنفکران از جمله دانشمندان و مهندسان، متخصصان فنی به عنوان بخشی از طبقه کارگر اعلام شدند. هزاران دانشمند و استاد دانشگاه که در دوران انقلاب فرهنگی به عنوان بورژوا و طرفدار اندیشه های ناسالم به روستاها اعزام شده بودند را به سر کار اصلی خود بازگرداند و آنها عناوین علمی خود را باز یافتند و توان علمی و فنی اشخاص به جای ویژگی های عقیدتی و سیاسی معیار ارتقاء آنها قرار گرفت. به محققان و دانشمندان و مدیران با تجربه بخش های علمی و فنی، اختیارات لازم برای انجام وظایف اعطا گردید، حقوق ماهانه آنها افزایش یافت و پاداش هایی برای کار بیشتر و بهتر و ابداع در نظر گرفته شد و آزمون های دانشگاه ها برقرار گردید. (امیدوارنیا، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

۲. نخبه گرایی:

یکی دیگر از ویژگیهای دنگ، نخبه گرا بودن وی است. در مقطعی شاهدیم که نخبگان تکنوکرات جای نخبگان ایدئولوژیک را اشغال می کنند. نخبگان تکنوکرات که وی امید داشت بتوانند رشد سریع اقتصادی را تحقق بخشند. همه بخش های مجموعه آثار دنگ، آکنده از تعریف و تمجیدهای او از تکنوکرات ها، تکنولوژی و همه کسانی است که برای استفاده بهینه از منابع طبیعی کار می کنند. در سال های نیمه اول دهه هشتاد دنگ و دیگر «رهروان غیر نادم طریق سرمایه داری» در سطح وسیعی دست به جوانگرایی، جذب کادرهای متخصص در رشته های علمی و فنی و قربانیان سابق انقلاب فرهنگی زدند. با این اقدام دنگ، بخش کثیری از روشنفکران که اساسا عناصری معترض و نافی بودند را به داخل حزب کشاند تا هم آنها را مقید به اصول سازمانی و نظری حزب سازد و هم تخصص و نیروی جوان آنها را به کار گیرد. جذب روشنفکران

در قالب یک حرکت ملی صورت گرفت و تا حدودی ورود روشنفکران به بازی در صحنه سیاست را پذیرفت و آن را تسهیل کرد؛ اقدامی که بسیار مهم و خارق العاده بود. به نظر می رسد دنگ این عامل مدرنیزاسیون (و در واقع اهرم عمده فشار غرب بر چین) را تا اندازه قابل تأکیدی، خنثی و با خود همراه کرده باشد. در کنار روشنفکران جذب شده، به نظر می رسد باقیمانده عناصر روشنفکر نیز به جای روش قاطع و مبارزه طلبانه به اصلاح تدریجی روندهای سیاسی کشورشان می اندیشیدند. دنگ، دانسته یا ندانسته بخش حساسی از نیروی فشار برای تغییر سیاسی را در کشور خود خنثی کرد. (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۱۵۴)

دنگ پس از روی کار آمدن شعار «سرخ بودن بهتر از تخصص داشتن است» مائو را کنار گذاشته و بر داشتن تخصص تأکید بیشتری نمود. وی در این زمینه بارها متذکر شده بود که یک فرد متعهد به آرمان کمونیستی باید متخصص باشد، ولی یک فرد متخصص حتما نباید متعهد به آرمان باشد. (تیریزی، ۱۳۸۳: ۲۴۵)

۳. ساختارگرا و ساختارشکن:

دنگ در دسته رهبران ساختار شکن و تغییر ساز قرار دارد. وی همچون دیگر رهبران تغییر ساز به طور کلی مایل بود به کمک ایده ها جامعه را تغییر دهد و برای اصلاحات اجتماعی، یک دستور العمل ایدئولوژیکی را تعقیب می کرد. دنگ ایدئولوژی را به جای راهنمای عمل بودن به انگیزه هایی برای تجربه ورزی بدل ساخت، چرا که برای اداره و هدایت یک کشور در حال توسعه، رهبری ساختار شکن و تغییر ساز لازم است. همچنان که تجربه شرق آسیا نشان داده است، دولت با داشتن سه شرط، می تواند یک نیروی تغییر ساز قدرتمند برای اصلاحات سیاسی اجتماعی باشد. اول، دولت دست قدرتمندانه ای در امور داشته باشد (دولت مرجع). دوم، دارای دستورالعمل روشنی باشد و سوم آنکه بر یک طبقه کارگر با انگیزه متکی باشد. (Shambaugh, ۱۹۹۳: ۴۶۸) دنگ غیر انقلابی ساختن نقش بین المللی چین را به

شکل قاعده مندی تنظیم کرد. حمایت از جنبشهای انقلابی خارجی در آسیای جنوب شرقی، جنوب آسیا، آفریقا و احزاب کمونیست طرفدار مائو که در سطح جهان پراکنده بودند را قطع کرده و به همین منوال الفاظ ضد سرمایه داری را نیز در سخنرانی‌های خود کنار گذاشت. (گارو، ۱۳۸۸: ۹۵) اتخاذ استراتژی تشنج زدایی و توسعه روابط با غرب و رفع تنش با شوروی و حل کلیه سوء تفاهمات موجود و فراهم کردن زمینه‌های مناسب منطقه‌ای و بین‌المللی برای رشد و توسعه اقتصادی نیز در این راستا است.

۴. واقع‌گرایی:

دنگ معتقد بود «واقعیت تنها ملاک حقیقت است». حقیقت یا هدف مقدس در هیچ مفهومی ساکن نمی‌ماند، بلکه سیاست می‌پذیرد. چون هدف می‌تواند سیال باشد و تنوع بپذیرد، پس وسیله و اقدام نیز می‌تواند متنوع باشد. دنگ با این جمله معروف، برای همیشه خود را از شر جزم‌های ایدئولوژیکی مارکسیسم آزاد کرد. اما در واقع، دنگ از آغاز چنین بود. او هیچگاه و حتی در سال‌های دهه سی تابع احکام متصلب حزبی نبود بلکه بر حسب ضرورت‌های عینی رفتارهای مختلفی را در پیش می‌گرفت که گاه با هم متضاد بودند. زیرا به دلیل فعالیت‌های ماهیتا متفاوت، آهنگ منظمی در حیات سیاسی او دیده نمی‌شود. (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۱۳۱) و اینها همه به نوعی از واقع‌گرایی دنگ ناشی می‌شود که در مقاطع مختلف واکنشهای مختلفی به جریان‌ات نشان می‌دهد.

۵. اجماع محور:

شیوه دنگ به عنوان رهبر عالی، با رهبران دون پایه دیگر و زیر دستان خود، شیوه اجماع محور بود و طی آن تصمیمات به صورت دسته جمعی گرفته می‌شد. این شیوه به دلیل آن بود که دنگ می‌خواست مسائل را روشن‌مندانانه تر و عمیق بررسی و کاوش کند و با آنها به صورت انوعی از یک مورد اصلی مواجه شود. (استقرایی) در حالی که

مائو بیشتر در پی شکل دادن سیاست از طریق دکتترین و در یک شیوه دیالکتیکی و مستبدانه (قیاسی) بود. دلیل دیگر آن بود که دنگ از تفویض اختیارات نمی هراسید. او این کار را در سراسر دوران اقتدار خود انجام داده بود. دنگ، دوران ده ساله دبیر کلی خود از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ را در یک سخنرانی در پنجمین نشست سالانه یازدهمین کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۰، سالی که در آن این دبیر کلی بار دیگر احیا شد، مورد بازبینی و تأمل قرار داده بود: «فکر می کنم این منصفانه باشد که بگوییم دبیر کلی سابق من در کمیته مرکزی دوره ای کاراً بود. بخشی به این دلیل که در زمان اخذ تصمیمات مقتضی، وظایف به افراد خاصی سپرده می شد که اختیارات وسیع داشتند و مجاز بودند که موارد و مسائل را به نحو مستقل حل و فصل نمایند.» البته دنگ تا حدی تصمیمات اساسی به خصوص در سیاست خارجی را خود اخذ می کرد اما به طور کلی او اختیارات را در سطح وسیعی تفویض می نمود. (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳:۱۳۶)

۶. تمرکز زدایی:

یکی از نکات اصلی مورد توجه دنگ که به ویژه نقش اساسی در کاهش فشار بر بوروکراسی مرکزی این کشور داشته است، بحث تمرکز زدایی و تفویض اختیار به مدیران می باشد که به ویژه در چارچوب سوسیالیسم بازار از طریق کاهش دخالت های دیوان سالارانه دستگاه های مرکزی اجرا می گردید. (گروه محققان، ۱۳۸۰:۳۱) در این راستا ضمن حفظ کنترل دولت، بخش چشمگیری از قدرت حزب و حکومت مرکزی در مسائل اقتصادی به حکومت های ایالتی و شهرداری ها واگذار شد. هر چند نرخ پس انداز بالا و کنترل نرخ ارز همچنان نتیجه سیاست های دولت مرکزی بود و از سوی دولت کنترل می شد. اما در موارد دیگر، به واحدهای محلی به میزان زیادی خودمختاری داده شد که در باره چگونگی اجرای این سیاست ها و رسیدن به اهداف خود تصمیم گیری کنند. (سیف، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۲) به طور کلی تمرکززدایی از سال ۱۹۸۴ به شکل ملموسی خود را نشان داد. در واقع پاره ای اختیارات تصمیم گیری، صراحتاً

به مجامع محلی واگذار شد و استقلال مالی محلی نیز افزایش یافت. در این راستا ایجاد پبایی مناطق ویژه اقتصادی و فنی، شهرهای ساحلی و شهرها با اساسنامه ویژه، گرایش تمرکز زدایی را تشدید کرد. (زائوتائو، ۱۳۷۷: ۹۴) اصولاً سیاست‌های اعمال شده توسط دنگ، وضعی را در چین به وجود آورد که دیگر مثل دوران مائو، امکان فرمانروایی مطلق بر کشور و اداره امور به صورت متمرکز وجود نداشت. (شاهنده، ۱۳۷۲: ۴۲)

۷. ملی‌گرایی:

یکی دیگر از ویژگی‌های دنگ ملی‌گرایی وی می‌باشد که از این ویژگی به عنوان موتور محرکه‌ای برای به پیش‌راندن توسعه اقتصادی استفاده می‌کند. در دوران دنگ در شرایطی که ایدئولوژی کمونیسم رو به زوال بود به ناسیونالیسم اجازه داده شد تا این خلا را پر کند و به موتور نوسازی چین تبدیل شود. در این شرایط میهن‌پرستی به عنوان بخشی از روحیه ملی به تصویر کشیده می‌شود که نمایانگر منافع دولت و اراده ملی است. (ماتیل، ۱۳۸۴: ۱۴۳) در واقع دنگ از ویژگی ملی‌گرایی در راستای یک نوع حس میهن‌پرستی مبنی بر تلاش برای حفظ تمامیت ارضی و پی‌گیری منافع ملی به بهترین نحو استفاده نمود. وی در این راستا در خصوص تمامیت ارضی و برگرداندن سرزمین‌های از دست رفته چین و همچنین اعاده حق خود در اختلافات ارضی که با همسایگان داشت و نیز شدت عمل در برابر جدایی‌طلبان داخلی استفاده نمود.

۸. قانون‌گرایی:

در دوران دنگ شاهد نوعی قانون‌گرایی در چین می‌باشیم به گونه‌ای که یک سیستم قانونی در این دوران اعاده شده بود که یکی از دلایل اصلی آن تجربه بی‌قانونی‌های دوران مائو و انقلاب فرهنگی بوده است که باعث شکل‌گیری یک وفاق عمومی گردید تا یک سیستم قانونی سوسیالیستی ایجاد گردد. اگر چه این تلاش‌ها حقیقتاً یک جامعه متکی بر حکومت قانون را تاسیس نکرد، اما پیشرفت‌هایی در بعضی موضوعات صورت گرفت و به تدریج برتری قانون ایجاد شد. سیستم قانونی سوسیالیستی، حق

حاکمیت مردم را به رسمیت شناخت و باز تاسیس کرد. عنصر برتری قوانین را اعاده کرد و یک سیستم محدود به تفکیک قدرت، بازرسی و تعادل را ایجاد نمود. تعداد زیادی از قوانین اجرایی و حقوقی در خلال این دوره وضع شدند و سیستم نظارت اجرایی برای اینکه اشخاص و سازمان های دولتی را تحت نظر قرار دهند، تاسیس شد. (Guo, ۲۰۰۳: ۱۳)

۹. ضد فساد

کشور چین هرگز از فساد به دور نبوده است از زمانی که به عنوان یک کشور یا سیستم سوسیالیستی از سال ۱۹۴۹ پدیدار گردید، فساد همواره به صورت یک منبع عمده برای نارضایتی داخلی درآمد و به ویژه از زمانی که این کشور توسعه اقتصادی خود را آغاز نمود این مساله اهمیت بیشتری پیدا کرد. دنگ در این زمینه جمله معروف خود را دارد: «وقتی پنجره را باز می کنید تا هوای تازه به درون اتاق بیاید، مگس ها نیز به اتاق وارد خواهند شد دو راه مقابل ما وجود دارد، یکی بستن پنجره و محرومیت از هوای تازه و دیگری بازکردن پنجره و استفاده از هوای آزاد و در عین حال مبارزه با مگس ها در درون اتاق می باشد و چین راه دوم را بر می گزیند.» (معصومی فر، ۱۳۸۶: ۳۹) وی با این جمله اشاره ضمنی دارد به امکان بروز معضلات مختلف از جمله فساد همراه با سیاست درهای باز، اما در عین حال تاکید بر مبارزه با آن را مطرح می کند. دنگ در این راستا، در داخل حزب کمونیست نهادهایی با نام کمیسیون های نظارت انضباطی ایجاد نمود که در تمام سطوح فعالیت می کردند و موظف بودند با سوءاستفاده از منابع دولتی توسط مسئولین و کارمندان مبارزه کنند. تاسیس دوباره دفتر نظارت که اساسا با عنوان کمیسیون مرکزی نظارتی افراد برپا شده بود و در دوران مائو همانند کمیسیون مرکزی نظارت بر انضباط متوقف شده بود در دهه ۱۹۸۰ دوباره احیا گردید و وظیفه نظارت بر عملکرد مقامات دولتی به آن واگذار شد. در طی این مدت تعداد زیادی از صاحب منصبان چینی به جرم فساد به اعدام محکوم شدند. میزان این

اعدام ها به قدری بوده است که بر اساس بیانیه سازمان عفو بین الملل، چین سالانه بزرگترین آمار اعدام را داشته است. که بسیاری از آنها محکومان پرونده های اقتصادی بوده اند. (فرج پور، ۱۳۸۱: ۳۷۰)

۱۰. آینده نگری

یکی از شاهکارهای دنگ در دوره طولانی مشاغل سیاسی در ارتش، دولت و حزب تربیت و بوجود آوردن شبکه ای از متحدان و وابستگان به خود بود که در سرتاسر سطوح بالای دستگاه اداری و حزبی چین گسترده بود و به او اجازه می داد ائتلافی نیرومند و هماهنگ با اکثریت آشکار در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست چین تشکیل دهد و با وجود این نفوذ شخصی، دنگ ترجیح می داد که در پی مقامات عالی مانند پست های رهبری حزب و نخست وزیری نباشد و علیرغم اینکه پست ریاست حزب در هر دو اجلاس نوامبر ۱۹۸۰ و ژوئن ۱۹۸۱ کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به وی پیشنهاد شد لیکن او به عذر سالخوردگی و عدم توانایی لازم برای کار توانفرسا این پیشنهاد را رد کرد و در عوض تمام تلاش و هم و غم خود را معطوف به آموزش و استقرار و افزایش قدرت شاگردان و جانشینان مایه امیدش به کار برد و دنگ آزاد بود که فکر خود را در کار برنامه ریزی استراتژیکی و بلند مدت تر چین متمرکز کند و نتیجه کار وی را در حضور نسل های بعدی از همفکران وی با اعتقاد به پیشبرد اهداف دنگ می توان مشاهده نمود. و این از آینده نگری وی نشأت می گرفت.

پس از اجرای اصلاحات اقتصادی از سال ۱۹۷۸ به بعد توسط دنگ شیائو پینگ و حامیانش، کشور چین از رشد اقتصادی چشم گیری برخوردار گشت. از جمله آهنگ رشد تولید ناخالص داخلی این کشور که در مدت ۲۵ سال و در فاصله سال های ۱۹۷۸-۱۹۵۳ به طور میانگین ۶ درصد بود و حتی در فاصله سال های ۱۹۶۰-۱۹۷۸، ۵/۳ درصد بود این آهنگ رشد در فاصله سال های ۱۹۷۹-۱۹۹۱ به ۹/۲ درصد رسید.

این شتاب مربوط به افزایش شدید بهره وری همه عوامل اقتصادی بوده است. هر چند که افزایش آهنگ رشد اقتصادی و ذخایر سرمایه نیز در آن سهمیه بوده اند. از نظر حجم تولید ناخالص ملی، چین در بازه زمانی ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ تولید ناخالص این کشور به طور میانگین ۱۲۸۳/۸ میلیارد یوان معادل ۳۳۶/۱ میلیارد دلار بوده است و در اکثر این سال ها تولید ناخالص داخلی این کشور نسبت به سال قبل رشد چشم گیری را نشان می دهد. همچنین در این مدت نرخ رشد واقعی صادرات چین به طور متوسط به ۱۲/۵ درصد رسید. دنگ شیائوپینگ باعث رونق اقتصاد چین و مبدل شدن این کشور فقیر و سنتی به یکی از قطب های اقتصادی جهان گردید.

نقش نظام مدیریتی رهبران نسل سوم چین (تکنوکرات ها) جیانگ زمین^۱

بعد از دنگ شیائوپینگ از آنجا که اهداف پی گیری شده به چارچوبی قانونمند و سیستمی تبدیل شدند، رهبرانی که بعد از دنگ بر روی کار آمدند سعی در حرکت در این مسیر و در جهت توسعه روز افزون چین نمودند و در واقع مسیر توسعه اقتصادی چین را که دنگ ریل گذاری کرده بود، رهبران بعدی نیز در همان مسیر ادامه راه دادند و موفق به رشد و توسعه اقتصادی چین گردیدند و رهبران خود را با تغییر شرایط به خوبی وفق داده و اثر پایداری بر توسعه اقتصادی این کشور داشته اند. جیانگ زمین که از نیروهای نزدیک به دنگ شیائوپینگ و از شخصیت های مورد حمایت وی بود بعد از به قدرت رسیدن کوشید تا روند استراتژی های اقتصادی عصر دنگ را ادامه دهد.

جیانگ زمین از مدل جدید توسعه چینی به عنوان الگو و مدلی برای راهبرد توسعه اقتصادی در چین استفاده کرد. در این مدل، مکانیسم بازار آزاد و اقتصاد سرمایه داری تضمین کننده روابط اقتصادی چین گشت با این تفاوت که در این دوره نقش دولت در مناسبات اقتصادی کاهش یافت و دولت صرفاً جهت کلی اقتصاد و وظایف بنگاه های اقتصادی خصوصی را در جهت رفاه کل جامعه تضمین کرد و در مناسبات جزئی و

^۱ - Jiang Zemin

کوچک سیستم اقتصادی وارد نمی شد. شاخص های این مدل عبارت بودند از:

- ۱- ایجاد مناطق ویژه جغرافیایی به منظور متمرکز کردن فعالیت های صادراتی
- ۲- بهره برداری بیشتر و مناسب تر از سرمایه های خارجی
- ۳- تقویت شبکه های تولیدی در جهت سازماندهی توانایی صادراتی
- ۴- ارائه حق صادرات مستقیم به بنگاه ها و گروه های صنعتی
- ۵- برقراری و اجرای بیشتر و صحیح تر نظام قراردادهای (بدین ترتیب که کلیه استان ها و مناطق مختلف کشور چین می بایست قراردادهای سالانه ای را با وزارت بازرگانی امضا می کردند و در این قراردادهای اهداف صادراتی و میزان یارانه های مورد نیاز که با کسب منابع ارزی خارجی از دولت مرکزی ارائه می شد قید می گردید).
- ۶- ایجاد بنگاه های بزرگ به منظور تقویت صادرات و توان رقابت این بنگاه ها در بازارهای شبه انحصاری جهانی. (شوری، ۲۰۰۴: ۱۰-۳)

از جمله دیگر اقدامات رهبران نسل سوم در جهت اجرای سیاست های اقتصادی خویش در این مدل می توان به آزادسازی بازرگانی، تشویق و حمایت از بخش های خصوصی در برپایی بنگاه های غیر دولتی که خود منجر به کارآفرینی بیشتر می شد، تلاش برای توسعه اشتغال دولتی به عنوان کامل کننده اشتغال بخش خصوصی، اجرای سیاست های بخشودگی مالیاتی، اجرای فراگیر نظام گواهی مهارت ها که موجب تخصصی شدن فعالیت ها می شد، تعدیل ساختار اقتصادی و کشاورزی سنتی در روستاها، حمایت و پشتیبانی از اشتغال زنان و جوانان، بازرگاری در ساختار صنایع و بنگاه های اقتصادی، تغییر در برخی سیاست های پولی و مالی اشاره نمود. (بختیاری و سالم، ۱۳۸۴: ۱۷۲-۱۷۳)

اقدام دیگر جیانگ زمین، صدور مجوز فعالیت به بانک های خارجی از سال ۲۰۰۱ به بعد بود. پیش از این نیز وی از سال ۱۹۹۴ به بعد چندین بانک دولتی هم برای تامین مالی پروژه های اقتصادی در راستای برنامه های پنج ساله اقتصادی تاسیس کرد.

تاسیس این بانک ها کمک شایانی به عرصه سرمایه گذاری و توسعه اقتصادی در چین نمود. (میرکوششی، ۱۳۸۷: ۲۸۶)

جیانگ زمین و رهبران نسل سوم با توجه به وحشت از هم سرنوشت شدن با دیگر احزاب کمونیست در شوروی سابق و کشورهای بلوک شرق وادار به تجدید نظر در باورهای ایدئولوژیک خود شدند. رهبران چین به خوبی آگاه بودند که از عوامل مهم به زیر کشیده شدن هم مسلکان خود از اریکه قدرت در این مناطق دل مشغولی آنان به بازی های حزبی، ورود به مسابقات تسلیحاتی با دنیای غرب و کم توجهی به توسعه اقتصادی از یک سو و عدم هماهنگی با تحولات و پیشرفت های جهانی از سوی دیگر بود.

با در نظر گرفتن این واقعیات، رهبران کمونیست چین بر آن شدند تا با توجه به وضعیت سیاسی و اقتصادی جهانی و پیشرفت های علمی و فرهنگی کشور پس از دو دهه اصلاحات اقتصادی، متناسب با جامعه ای پویا و مدرن با تاکید بر نوآوری، خلاقیت، تلاش و بازسازی و سازماندهی مجدد حزبی خود در داخل و بهره گیری از تغییرات پدید آمده در نظام بین الملل با تاکید بر تقویت بنیادهای اقتصادی جایگاه خود را در هرم قدرت جهانی ارتقا دهند و همچنین زمینه لازم را برای ادامه حاکمیت تضمین نمایند. (وردی نژادو دیگران، ۱۳۸۹: ۳۲۵-۳۲۴) بر این اساس جیانگ زمین با طرح و ابتکار تئوری سه نمایندگی، نوسازی و نوآوری تکنولوژیک علمی، فنی و مدرنیسم را تا حدود زیادی در کشور نهادینه کرد و تحت نظارت حزب کمونیست در آورد. (علمایی، ۱۳۸۶: ۶۷) بر طبق این تئوریحزب باید توسعه و ارتقای فرهنگ پویای سوسیالیسم خاص را نمایندگی کند، در ارتقای نیروهای تولیدی و مولدین ثروت و دیگر نخبگان کوشا بوده و آنها را نمایندگی کند، منافع حیاتی اکثریت مطلق مردم چین را نمایندگی کرده و از آنها حمایت کافی را به عمل آورد و برای رفع فقر و تنگناهای معیشتی، طبقات فقیرتر نیز اقدام کند.

جیانگ زمین و رهبران نسل سوم چین با ارائه این سه اصل کوشیدند تا میان فضای داخلی چین با تحولات بین‌المللی، هماهنگی و همسانی ایجاد نموده و با افزودن بر توان اقتصادی چین، در نهایت منافع، قدرت و پرستیژ کشور را حفظ کنند. (علمایی، ۱۳۸۶: ۶۷) در واقع تئوری «سه نمایندگی» اولاً اساسی برای بنای ساختار حزبی حزب کمونیست و ثانیاً به عنوان بنیادی در جهت حکومت و اداره کشور و در نهایت منبعی از همه نیروها و قدرتها برای کشور چین محسوب می‌شد. وی همچنین به منظور ایجاد کنترل بیشتر و موثرتر به ساختار حزب کمونیست و نیز جلوگیری از فسادهای ایجاد شده در این حزب، تغییراتی در این ساختارهای حزبی ایجاد کرد. برخی اقدامات مهمی که جیانگ زمین در این زمینه ایجاد کرد عبارت بودند از: اعمال محدودیت سنی برای تغییر رهبران و پیوستگی قدرت رهبران، اجازه ورود مدیران بخش خصوصی به حزب، تغییر گسترده در ارتباطات و شرایط نظامی و اعمال اصلاحات گسترده در سیستم قضایی و حقوقی. (Gungwu, ۲۰۰۳: ۱۸۳)

جیانگ زمین تلاش نمود تا جایگاه و قدرت خویش و موقعیت حزب کمونیست را مستحکم کند. وی کوشید تا حزب کمونیست و کشور چین را به مرحله نوینی از توسعه هدایت نماید. به گونه‌ای که حزب کمونیست، توانست به حزب سیاسی مسلطی در این زمینه مبدل شود. حزب کمونیست تحت رهبری جیانگ زمین تغییرات و تأثیرات بسیاری را متحمل شد و این امر باعث شد که وی بتواند کنترل موثری بر زیان‌های ناشی از فسادهای موجود در ساختار و بدنه حزب داشته باشد.

دست‌آورد عمده این دوره پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی بود. امری که از سالها پیش آرمان مقامات و مردم چین بود و حضور چین در عرصه اقتصاد جهانی توانست روند توسعه اقتصادی این کشور را به کلی متحول سازد و اثراتی عمیق بر توسعه اقتصادی و متقابلاً بر روی تجارت جهانی بگذارد. به اذعان بسیاری از کارشناسان اقتصادی جهان، پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی توانست چین را از

یک ابرقدرت منطقه ای به سرعت تبدیل به یک ابرقدرت جهانی مبدل سازد. رهبران چین در راه پیوستن به سازمان تجارت جهانی راه پر فراز و نشیبی را پیمودند؛ مقامات این کشور بسیاری از اصلاحات از قبیل کاهش تعرفه های گمرکی و آزادسازی تجاری را به اجرا در آوردند تا بالاخره در اجلاس دوحه موافقت اعضای این سازمان را کسب کردند. (معصومی فر، ۱۳۸۶: ۱۳۶).

با توجه به شرایط بین المللی، رهبران نسل سوم ضمن ادامه مشی پراگماتیسم، با پذیرش سرمایه داران به درون حزب کوشیدند تا با افزودن شعاع دایره حزبی، از فشار محیطی و بین المللی و در نهایت از فروپاشی کشور جلوگیری کنند. این در حالی بود که با ورود سیل عظیم سرمایه خارجی به داخل کشور و تلاش پکن برای حضور هر چه فعال تر در عرصه جهانی و حضور و عضویت در نهادهای بین المللی همچون سازمان تجارت جهانی، سبب شد که این کشور هر چه بیشتر از خاستگاه مارکسیستی خود دور شده و مبنای رفتار خود را منافع ملی و دوری از هر گونه تنش زدایی به منظور استمرار رشد اقتصادی قرار دهد چرا که مقامات چین اعتقاد داشتند که یکی از علل فروپاشی بلوک شرق، تضادهای درون حزبی و درگیری های استراتژیک با آمریکا و ناتو بود. (علمایی، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶) به این ترتیب با پذیرش نظریه سه نمایندگی از سوی حزب کمونیست، دامنه پذیرش در حزب وسعت می یافت و فعالان صنعتی، فرهنگی و بازرگانان یخش خصوصی نیز در محدوده حزب پذیرفته می شدند. به عبارت دیگر، این تئوری علاوه بر نیروهای پیشرو در زمینه تولید و فرهنگ، تقریباً اکثریت مردم را شامل می شدند و آنان نیز می توانستند به عضویت حزب کمونیست درآیند. در واقع این دگرگونی ایدئولوژیکی به معنای پذیرش واقعیت و افزودن هر چه بیشتر به شعاع دایره حزبی بود. (وردی نژاد و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۲۷)

اجرای برنامه های اقتصادی دوره جیانگ زمین، دستاوردهای شگفتی را برای این کشور داشت. نرخ رشد متوسط سالانه (تولید ناخالص داخلی) کشور چین که از سال

۱۹۷۸ تا ۱۹۹۱ به طور میانگین ۹/۲ درصد بود، بعد از روی کار آمدن جیانگ زمین و هم‌فکرانش نیز حفظ شد و حتی در برخی سالها به رقم‌های شگفت‌آور نیز رسید. از جمله در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ این نرخ رشد ۱۴/۲ و ۱۳/۵ درصد بوده است. از جمله دستاوردهای دیگر اقتصادی در این دوره باید به موفقیت‌های این کشور در عرصه صادرات اشاره کرد، به طوری که در اواخر این دوره، چین خود را به عنوان سومین صادرکننده کالا در جهان معرفی می‌کند. (شاهنده، ۱۳۷۲: ۴۲) همچنین حجم تجارت خارجی چین در این دوره به سرعت رو به افزایش است که در پایان سال ۲۰۰۱ حجم تجارت خارجی این کشور به بیش از ۶۲۰ میلیارد دلار رسید و از این نظر در جایگاه نهم جهان قرار گرفت. و این نیز موفقیتی دیگر برای اقتصاد چین محسوب می‌شد. همچنین ذخائر ارزی چین که در آغاز اصلاحات اقتصادی رقمی ناچیز بود در ۱۹۹۰، ۷۳/۶ میلیارد دلار و در ۱۹۹۹ به ۱۵۸ میلیارد دلار و در ۲۰۰۱ به ۲۱۵/۶ میلیارد دلار رسید که بدین ترتیب بعد از ژاپن، دومین کشور بزرگ جهان از حیث میزان ذخائر ارزی است. (معصومی فر، ۱۳۸۴: ۲۲۸).

فارغ از این نتایج و دستاوردهای اقتصادی در سطح داخلی و حتی در تجارت بین‌المللی این کشور، شاید بتوان مهم‌ترین دستاورد اقتصادی جیانگ زمین را موفقیت در پیوستن به سازمان تجارت جهانی دانست. تلاشی که پس از سال‌ها کوشش رهبران این کشور به نتیجه رسید.

رهبران نسل چهارم چین، هو جین تائو^۱ (رهبران جوان)

از سال ۲۰۰۱ نسل جدیدی از رهبران به قدرت رسیدند که نسل رهبران جوان در چین بودند این نسل که اکثراً جوانان تحصیل‌کرده دو دهه اخیر در تاریخ چین بودند، تصمیم به ارائه روند جدیدی در عرصه رهبری در چین داشتند و برنامه‌های جدیدی را نیز در عرصه مدیریتی چین در نظر داشتند.

^۱ - Hu Jintao

هوجین تائو در حالی سکان رهبری کشور چین را بر عهده گرفت که این کشور روند رو به رشدی را از قریب به دو دهه آغاز نموده بود. این روند هر سال نسبت به سال گذشته بهبود و پیشرفت را تجربه کرده بود. رشد میزان ذخایر ارزی چین در سال های پس از آغاز اصلاحات، درصد بالایی رشد تولید ناخالص ملی این کشور، توسعه هماهنگ بخش های مختلف صنعتی، کشاورزی و خدمات و افزایش چشم گیر صادرات و رشد تجارت چین در عرصه تجارت جهانی، تنها گوشه ای از موفقیت های اقتصادی این کشور در دوران پس از اصلاحات بود.

با روی کار آمدن هوجین تائو در سال ۲۰۰۲، وی با چالش هایی مواجه شد که در واقع ضرب آهنگ و رشد اقتصادی چین را تهدید می نمودند. این چالش ها عبارت بودند از: شرکت های دولتی، سیستم بانکی، فساد دولتی و توزیع ناعادلانه درآمدها، خلا حکومت قانون در چین. (میرکوشی، ۱۳۸۷: ۲۹۰-۲۸۹) هوجین تائو، پس از روی کار آمدن در صدد رفع معضلات موجود در ساختار اقتصادی چین بر آمد. برای این منظور وی روند تدریجی اصلاحات اقتصادی را آغاز نمود و ترتیباتی را اتخاذ نمود تا رفته رفته، نظام اقتصادی چین به سمت اقتصاد سرمایه داری هدایت شده گام بردارد. وی برای کاهش نفوذ شرکت های دولتی در سیستم اقتصادی کشور به منظور بالابردن کارایی و بهره وری در میان این شرکت ها، تصمیم به خصوصی سازی این شرکت ها گرفت. البته این امر را در یک بازه زمانی درازمدت پیش بینی نمود. وی کوشید تا قانون را در سیستم اجرایی و اداره کشور و در روند توزیع درآمدها، حکمفرما کند چرا که تا پیش از این نادیده گرفتن قانون، موجب تخصیص نامناسب منابع و درآمدها می شد و همین مسئله ناهمگونی توسعه اقتصادی در مناطق مختلف این کشور را به دنبال داشت.

(Finkelstin and Kivelehman, ۲۰۰۳: ۱۱۹-۱۲۰)

هوجین تائو سیاست اصلاحات و درهای باز را که گامی در جهت جذب سرمایه های خارجی به چین بود هم در صدر تصمیمات اقتصادی خویش قرار داد. وی

سیاست گشودن دروازه‌های چین به روی سرمایه‌های خارجی را تلاشی در جهت از بین بردن انحصار تجارت خارجی دولتی می‌دانست و به همین منظور این سیاست را پی‌گیری نمود.

الحاق مجدد هنگ کنگ و ماکائو و استقرار «نظام یک کشور، دو سیستم» نه تنها دربهای ورود سرمایه خارجی را به خاک اصلی چین گشود، بلکه موجی از فرهنگ و رفتار جدید را وارد کشور نمود. از موسیقی پاپ گرفته و رقص‌های غربی و فیلم‌ها و... از کانال این مناطق ویژه اداری وارد کشور می‌شد. ضمن آنکه سفر سالانه بیش از شانزده میلیون نفر به این مناطق که به شدت تحت تاثیر فرهنگ غربی بوده و از سیستم سیاسی متفاوتی نیز برخوردار بودن، تاثیرات گسترده‌ای را در سراسر خاک اصلی بر جای می‌گذاشت. (وردی نژاد، ۱۳۸۹: ۲۳۴)

وی همچنین به بخش‌های علمی و تکنولوژیکی به عنوان زیر بنای توسعه نگاه ویژه داشت و در این عرصه برای مدرن‌سازی علوم و تکنولوژیک به روش جذب نخبگان چینی از سایر کشورهای دنیا روی آورد و توانست در مدت کوتاهی بسیاری از تحصیلکردگان و دانشمندان چینی را به این کشور بازگرداند. (Kein-hongyu, ۲۰۰۵: ۹۶-۹۷) این برنامه ریزی‌ها در بخش علمی و تکنولوژیکی باعث شد که حجم صادرات چین در زمینه تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی به میزان قابل توجهی افزایش یابد. به گونه‌ای که رقم صادرات چین در این زمینه به بیش از ۱۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ و حدود ۲۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ و حدود ۳۲۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید و از این حیث این کشور در رده دوم کشورهای صادرکننده این تکنولوژی‌ها در جهان پس از آمریکا قرار گرفت. البته باید خاطر نشان کرد که کشور چین در این مدت تا پایان سال ۲۰۰۷ بزرگترین صادرکننده تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی به ایالات متحده بوده است. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۹)

هوجین تائو در سال ۲۰۰۵، پس از مشاهده ناکارآمدی‌ها در برخی عرصه‌های

اقتصادی کشور از جمله مهاجرت میلیون ها کشاورز چینی به شهرها و کشورهای دیگر و مبدل شدن آنها به کارگرانی با مشاغل کاذب و برای سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی به همراه توزیع مناسب و عادلانه ثروت، برنامه اقتصادی پنج ساله ای را به کمیته مرکزی حزب کمونیست ارائه کرد تا به تصویب برسد. این برنامه پنج ساله از سوی کمیته مرکزی و حزب کمونیست به تصویب رسید. بر اساس این برنامه پنج ساله، پیش بینی شده بود که درآمد سرانه مردم کشور چین در سال ۲۰۱۰ به حدود دو برابر سال ۲۰۰۰ برسد. در این برنامه اقتصادی ۵ ساله، هوجین تائو از عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه تر درآمد ملی و کم کردن فاصله طبقاتی میان مناطق مختلف کشور سخن گفته بود. از دیگر موارد لحاظ شده در این برنامه می توان به پیش بینی گسترش خدمات بهداشتی و درمانی و همچنین افزایش دوران آموزش اجباری به ۹ سال که هدف از آن افزایش تخصص و کارایی در میان نیروهای آماده به کار بود اشاره کرد. (میرکوشی، ۱۳۸۷: ۲۹۱)

رهبران چین در این برهه در اندیشه اقتصادی دیگری به فکر تاسیس شرکت های بزرگ و قابل رقابت در بازار جهانی افتادند، از جمله در برخی موارد اقدام به ادغام کردن شرکت های بزرگ با کارایی بیشتر نمودند و حتی در مواردی دیگر تعدادی از شرکت های بزرگ و موفق خارجی در اقتصاد بین المللی را خریداری نمودند. برای مثال در سال ۲۰۰۴ شرکت دولتی LENOVO چین که شرکتی در زمینه کمپانی کامپیوتر بود، توانست واحد کامپیوترهای شخصی کمپانی IBM را خریداری نماید و یا شرکت CNOOC چین که به منظور گسترش فعالیت های اقتصادی خویش شرکت UNOCAL آمریکا را که یک شرکت نفتی بود، خریداری نمود. (Franklin, ۲۰۰۶: ۳۸-۳۹)

این اقدامات در راستای تقویت صادرات و نفوذ هر چه بیشتر کالاها چینی در دنیا با کیفیت و کمیت بیشتر بود. همچنین وی به تقویت شبکه های تولیدی در زمینه های مختلف مالی، حمایتی و سایر موارد پرداخت. این امر اولاً کارایی این شبکه های

تولیدی را به میزان زیادی افزایش می داد و ثانياً با تولید بیشتر امکان رقابت کالاهای چینی با محصولات سایر کشورها را فراهم می نمود. (Wang, ۲۰۰۵: ۹۶-۹۷)

آمار و ارقام نشان می دهد در این دوره نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در فاصله سال های ۲۰۱۲-۲۰۰۲ به طور میانگین ۱۱/۵ درصد بوده است که این رشد در مقابل رشد جهانی ۳/۹ درصد در مدت مشابه بسیار قابل توجه است. البته از نظر حجم تولید، این کشور در این دوره به طور میانگین سالانه ۴/۰۴۳ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی داشته است و به طور میانگین حدود ۳۶/۶ درصد از تولید ناخالص ملی در جهان را به خود اختصاص داده است. از نظر میزان تجارت خارجی (صادرات و واردات) نیز در این دوره رشد مناسبی دیده می شود و تراز بازرگانی این کشور همواره مثبت و رو به رشد بوده است. به طوری که از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ حجم صادرات و واردات این کشور به بیش از شش برابر رسیده است که این مسئله نشان دهنده پویایی اقتصاد چین در این دوره بوده است و مهم تر اینکه صادرات این کشور هر ساله نسبت به سال قبل از رشد بالایی برخوردار بوده است، برای مثال در سال ۲۰۰۵ نسبت به سال قبل حدود ۲۸/۴ درصد رشد داشته است. مازاد تجاری (تراز بازرگانی) این کشور نیز در این دوره دائماً در حال افزایش بوده است و حتی در سال ۲۰۰۵ نسبت به سال قبل رشد بی نظیر ۳۰۰ درصدی را تجربه کرده است. میانگین حجم صادرات چین در این دوره سالانه، ۷۰۳/۴ میلیارد دلار بوده است و حجم میانگین واردات چین در این دوره ۶۰۷ میلیارد دلار بوده است که رقم قابل تاملی است.

میزان ذخایر ارزی چین که در ابتدای دوره زمامداری هو جین تائو ۲۹۱ میلیارد دلار بوده است، در پایان سال ۲۰۱۲ به ۳۳۸۷ میلیارد دلار رسیده است که این رقم در طول ده سال رشدی حدود یازده برابری را نشان می دهد. این دوره که بعد از عضویت چین در سازمان تجارت جهانی می باشد رعایت برخی قواعد تجاری بین الملل باعث شد که سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) در چین رشد چشم گیری داشته باشد و

کشورهای مختلف با تمایل بیشتری به سرمایه گذاری در این کشور اقدام نمایند. با توجه به شاخص ها و آمارهایی که ارائه شد به خوبی مشخص است که در دوره هوجین تائو هم مانند دوران زمامداری دو نسل گذشته، کشور چین از حیث توسعه اقتصادی روندی پر شتاب داشته است و از این حیث رهبران این کشور در طول سه دهه بسیار موفق عمل نموده اند. این دستاوردهای اقتصادی این امکان را به رهبران چین داد که در تئوری ریشه کنی فقر تا حدود زیادی موفق باشند. همچنین بتوانند درآمد سرانه مردم این کشور را افزایش داده و کشور چین را به عنوان ابرقدرت تجاری در سطح جهان معرفی نمایند. (شریعتی نیا، ۱۳۸۶: ۱۹)

رهبران نسل پنجم چین، شی جین پینگ^۱ (نخبه گرایان)

ویژگی های نسل پنجم این است که اغلب متعلق به متولدین دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۸ هستند که به نسل سوخته، نسل تباه شده یا نسل اخراجی قلمداد می شوند. لقب نسل سوخته به این دلیل گفته می شود که آنها دانش آموزان اخراجی بودند و به دلیل داشتن تفکرات باز نسبت به فضای بسته آن زمان اخراج شدند و به اردوگاه های کار اجباری اعزام شدند. اغلب این افراد به لحاظ سوابق اجرایی در پست های مهم حزب کمونیست، هیئت دولت، وزرا، معاونین وزرا، فرمانداران، معاونین فرمانداران، شاخه های استانی حزب، رهبران نظامی و در جریان امور اداری کشور حضور داشته اند. بنابر این نسل پنجم دارای تجارب و سوابق مهمی در اداره امور شهری در مقایسه با سایر اعضای حزب کمونیست هستند.

این نسل، به لحاظ تجارب تحصیلی عمدتاً در رشته های علوم انسانی مانند حقوق، مدیریت، علوم اجتماعی و علوم سیاسی تحصیل کرده اند. اما بر خلاف نسل پنجم، نسل های گذشته چین در رشته های مهندسی تحصیل کرده بودند. شی جین پینگ، رئیس جمهور و لی کی کیانگ، نخست وزیر به عنوان دو مقام ارشد، هر دو دارای

^۱ - Shi Jin Bing

تحصیلات عالی هستند، بسیار سفر کرده‌اند و متفکران با تجربه‌ای هستند که اندوخته‌های قابل توجهی از تجربه برای حل معضلات پیش روی چین دارند. تردیدی نیست که حفظ شتاب رشد اقتصادی که دنگ شیائوپینگ مهندسی کرد هدف اصلی برنامه‌های شی جین‌پینگ است.

به گزارش خبرگزاری شینهوا، خبرگزاری رسمی چین، شی جین‌پینگ در نخستین سخنرانی خود در این مقام خواستار تداوم اعتماد به سوسیالیسم با ویژگی چینی و تلاش مجدانه برای تحقق رویای چینیشد. وی گفت: « رویای چینی، رویای کل یک ملت و نیز تک‌تک افراد است و برای تحقق رویای چینی، چین باید روش چینی را در پیش بگیرد؛ یعنی سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی». وی وعده رنسانس بزرگ را به ملت چین داد و گفت که برای این هدف تلاش می‌کند. وی در پایان گفت: «انتخاب وی به معنای رسالتی با شکوه و مسئولیت‌های عمیق است و من همیشه به سرزمین مادری و به مردم وفادار خواهم بود و تمام وقت و انرژی‌ام را به وظایف و مسئولیت‌های خود برای خدمت کردن به مردم اختصاص می‌دهم.» با توجه به اینکه مدت زیادی از روی کار آمدن این نسل نمی‌گذرد نمی‌توان دستاوردهای اقتصادی آنها را مورد ارزیابی صحیح قرار داد ولی تمام شاخصهای اقتصادی روند خوبی را نشان می‌دهد و کشور چین همچنان رو به جلو در حال پیشرفت می‌باشد.

نتیجه گیری

بی شک توسعه اقتصادی چین محصول عوامل گوناگونی است، اما در این میان نقش دستگاه رهبری و مدیریتی را می توان کلیدی دانست. دگرگونی در دستگاه رهبری چین در اواخر دهه هفتاد میلادی و به قدرت رسیدن طیفی از کمونیست های واقع بین و توسعه گرا به رهبری دنگ شیائوپینگ، زمینه را برای تحول در راهبرد کلان این کشور فراهم آورد. ایجاد نظام توسعه ای توسط دنگ و تربیت نیروهای نخبه و مدیریتی برای نسل های بعدی که بتوانند فرآیند توسعه را تداوم ببخشند و همچنین تربیت نیروهای نسل های بعد توسط رهبران هر نسل توانسته است فرآیند توسعه اقتصادی این کشور را به خوبی ادامه دهد و جایگاه چین را در نظام بین الملل ارتقاء دهد.

نکته اساسی که در شیوه مدیریتی دنگ شیائوپینگ و رهبران بعدی حائز اهمیت است تربیت نیروهای نخبه و کارآمد و هم سو با خود و جذب آنها در سیستم رهبری چین و حزب کمونیست و ارتقای آنها پس از چندی در سیستم رهبری چین می باشد که در نسل های بعدی در تداوم فرآیند توسعه اقتصادی این کشور بسیار با اهمیت می باشد و رهبران هر نسل در روند توسعه اقتصادی رویکرد و استراتژی خود را داشته اند. در نسل های مختلف رهبری چین هر چه به جلو حرکت می کنیم دیدگاه ها به روزتر، کارآمدتر، حرفه ای تر (تکنوکرات)، لیبرال تر، منعطف تر و جهانی تر در حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بین المللی بوده است و این از اساسی ترین الزامات قدرت گرفتن چین است که این روند طی این سال ها در نسل های بعدی رهبران نیز ادامه دارد. نظام رهبری و مدیریتی چین با برگزیدن سیاست های هدفمند و برنامه ریزی شده، تمرکز بر نخبگان داخلی، تأکید بر منافع ملی و پرهیز از رفتارهای پرهزینه، در هموارسازی مسیر توسعه چین نقش اساسی ایفا کرد. رهبران اصلاح طلب حزب به رهبری دنگ، با تلفیق عقلانیت سیاسی و ساختاری سود محور غربی و عقلانیت اخلاقی و ارزشی بومی، به مدل توسعه چینی شکل دادند؛ مدلی که رشد اقتصادی و رفاه عمومی مردم این کشور را بر مدار اقتدار سیاسی و امنیتی همراه با

مناسبات دوستانه با جهان خارج به همراه داشته و در این مدل توسعه چینی، مدیریت هوشمند و ساختار یافته حزبی، و جابجایی به موقع و تجدید ساختار روزآمد نقشی بی‌بدیل در رشد هدفمند و برنامه‌ریزی شده این کشور ایفا کرده است.

در نظام بین‌الملل فعلی، تقریباً هیچ موضوعی وجود ندارد که بدون مشورت و هماهنگی با چینی‌ها به بحث گذاشته شده و در نهایت به سمت حل و فصل شدن سیر کند. این نتیجه قدرتمند شدن چین در عرصه مالی و اقتصادی طی سه دهه و اندی رشد بالای ۹ درصد است. اینک چین خواهان آن است که در مرحله نخست چنان نقش جدید خود را در عرصه جهانی تعریف کند که آسیب دیدگی اقتصاد آن عوارض جبران‌ناپذیری برای دیگر کشورهای برتر جهان در بر داشته باشد و در مرحله بعد در قامت یک قدرت برتر با قابلیت هژمون در سطح جهانی ظاهر شود.

Archive of SID

منابع

- امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۷۰)، *سیر تحول در اندیشه نظامی و سیاست تسلیحاتی چین*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
- ایوانز، پیتر (۱۳۸۰)، *توسعه یا چپاول*، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران، طرح نو
- بختیاری، علی (۱۳۸۴)، "بررسی اقتصاد چین"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۱۹ و ۲۲۰
- تبریزی، حسین مهدی (۱۳۸۳)، "حقوق بشر موضوع چالش در روابط آمریکا و چین"، کتاب آسیا، تهران، ابرار معاصر
- رنانی، محسن (۱۳۸۱)، *ماهیت و ساختار دولت در ایران*، مجموعه مقالات به کوشش سعید فراهانی فرد، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- زائو، تائوجینگ (۱۳۷۷)، *حقوق چین معاصر*، ترجمه علیرضا محمدزاده وادقانی، تهران، نشر دادگستر
- گارو، جان (۱۳۸۸)، *چین و ایران*، ترجمه سعیده موسوی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
- گروه محققان (۱۳۸۰)، *اصلاحات در چین و شوروی*، تهران، ابرار معاصر
- سیف، احمد (۱۳۸۴)، "مدل چینی توسعه و نئولیبرال های وطنی"، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۲۱ و ۲۲۲
- شاهنده، بهزاد (۱۳۷۲)، "چین در گذر به دوره بعد از دنگ شیائوپینگ"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال هفتم، شماره ۶۷ و ۶۸
- شاهنده بهزاد و طاهایی جواد (۱۳۸۳)، *چین نو دنگ شیائوپینگ و اصلاحات*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت
- شریعتی نیا، محسن (۱۳۸۶)، "تاملی در پدیده خرچنگ"، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۱۶
- شوری، محمد (۲۰۰۴)، "اتخاذ سیاست صنعتی در چین و برزیل"، وبگاه www.ictna.ir
- علمایی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، "خیزش چین"، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۲۲

- لغت ویج، آدریان (۱۳۸۲)، **دموکراسی و توسعه**، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو، چاپ دوم
- ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴)، **دایره المعارف ناسیونالیسم**، ترجمه سعیده موسوی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
- معصومی فر، احمد (۱۳۸۴)، **الگوی توسعه اقتصادی چین**، تهران، انتشارات سروش
- میکوشی، امیرهوشنگ (۱۳۸۷)، "اصلاحات اقتصادی چین و چشم انداز آینده"، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۲۴۷-۲۴۸
- وردی نژاد، فریدون و دیگران (۱۳۸۹)، **اژدهای شکیبیا: چین دیروز، امروز و فردا**، تهران: انتشارات اطلاعات
- Evans Peter and Rauch James (October ۱۹۹۹), "Bureaucracy and Growth", **American Sociological Review**, ۶۴(۵).
- Finklestein, David and Kivelehman, Maryana (۲۰۰۳), **China's Leadership in the ۲۱'s Century, the Rise of the Fourth Generation**, Armonk, London.
- Franklin, Allen (۲۰۰۶), **China's Financial System: Past, Present and Future**, Wharton school, University of Pennsylvania press.
- Gungwu, Wang, Yongnian, Zheng (۲۰۰۳), **Damage Control: the Chinese Communist Party in Jiang Zemin Era**, Singapore, Eastern University Press.
- Guo, Baogang (۲۰۰۳), "Political Legitimacy and China's Translation", **Journal of Chinese Political Science**, no. ۱, vol. ۵.
- Letfwich, Adrian (۲۰۰۸), "Developmental States, Effective States and Poverty Reduction, UNRISD project on poverty Reduction and policy regimes", available at: <http://www.unrisd.org>
- Kein-hong, Yu. Peter (۲۰۰۵), **Hu Jhntao and the Ascendancy of China**, Singapore, Marshal Cavendish Academic press.
- Wang, T.Y. (۲۰۰۵), **China: After the Sixteenth Party Congress**, Toronto Canada, deserter publications.